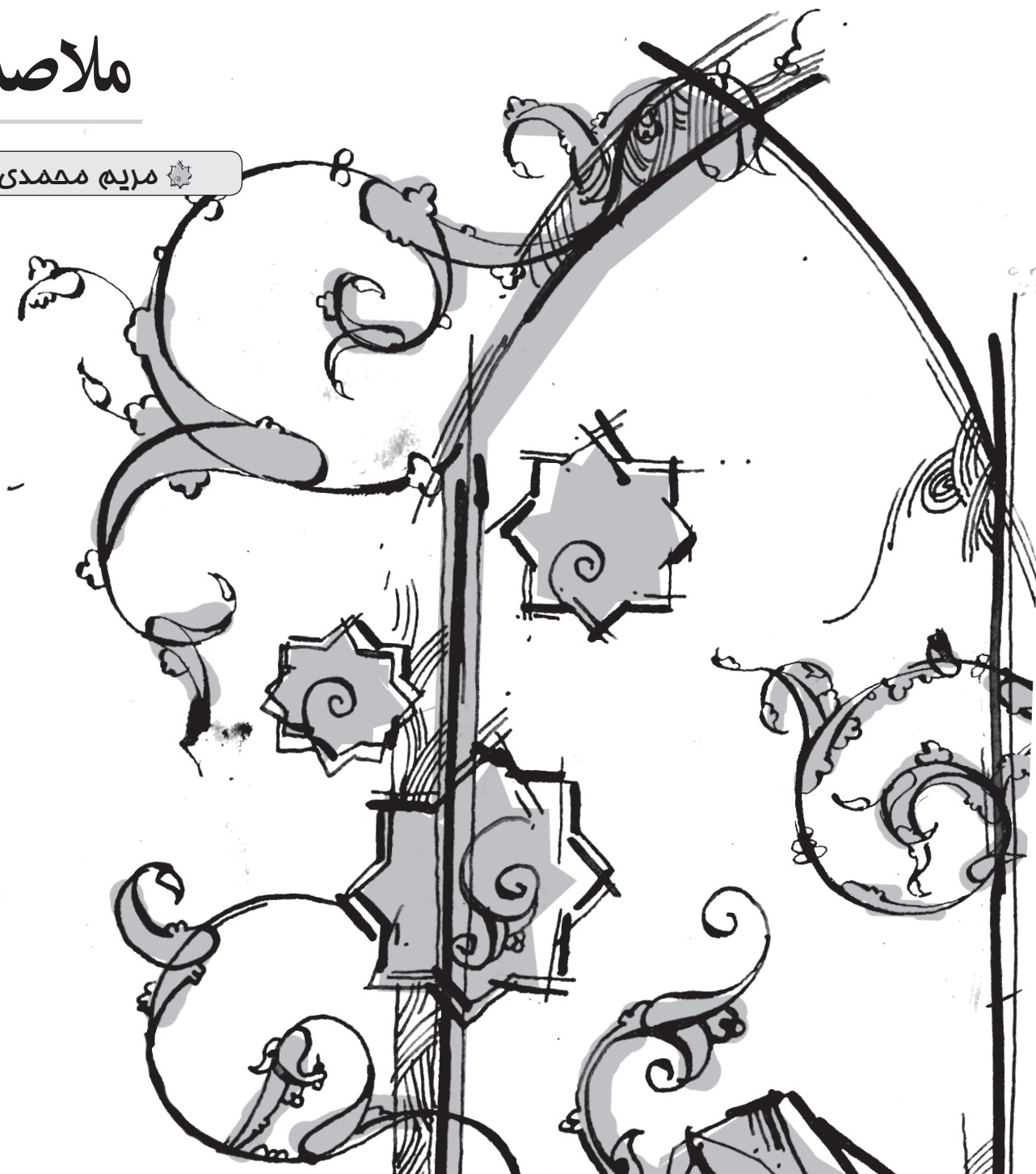


امامت و ولایت

از دیدگاه

ملاصدرا

مریم محمدی آرانی



چکیده

نگارنده در این نوشتار مسئله امامت و ولایت را از منظر ملاصدرا بررسی می‌کند. از این‌رو، در آغاز به بررسی ولایت تکوینی و ولایت تشریحی اشاره نموده و اسفار اربعه را بر مقام ولایت تطبیق می‌نماید.

مسئله برتری مقام ولایت بر نبوت از دیگر مباحث این نوشتار است که سرّ مقدم شدن عبودیت پیامبر اکرم ﷺ بر رسالت آن حضرت در آن بیان می‌شود.

نگارنده در بخش دوم مقاله خود امامت و ولایت سیاسی امامان معصوم : را در باور صدرالمتألهین در زیر عناوین ذیل بررسی می‌کند: سیاست در سفر «من الخلق إلى الحق»، سیاست در سفر «من الحق إلى الخلق»، مقام خلیفة‌اللهی انسان، اثبات وجود حجت الهی با استناد به قاعده امکان اشرف، کمالات و شرایط امام یا ولی، کمالات اولی، کمالات ثانوی، حکومت دینی در اندیشه حکیم ملاصدرا، ولایت سیاسی امامان و مبنای مشروعیت سیاسی.

واژگان کلیدی

امامت، ولایت، نبوت، حکومت دینی، ولایت سیاسی، صدرالمتألهین، مهدویت.



ولایت در لغت

واژه ولایت در لغت معانی فراوانی دارد و علمای لغت هریک به ذکر آن پرداخته‌اند. راغب اصفهانی (وفات ۴۲۵ قمری) در مفردات می‌نویسد:

«الولاء» و «توالی» به معنای آن است که دو چیز یا بیشتر از آن، طوری قرار گیرند که بینشان هیچ چیز دیگری فاصله نیندازد و «ولایت» با کسره، به معنای یاری کردن و نصرت و با فتحه به معنای متولی شدن در امر سرپرستی است.^۱

ابن اثیر (وفات ۶۰۶ قمری) در کتاب *النهاية* آورده است: ولایت با فتحه به معنای محبت و یاری کردن و با کسره به معنای تولیت و امارت و سلطان است.^۲

سیدشریف جرجانی (وفات ۷۴۰ قمری) در *تعريفات* گفته است: «ولی» بر وزن فعیل، به معنای فاعل است، یعنی کسی که پی‌درپی اطاعت شود بی‌آن که عصبانی آن را مختل کند و یا فعیل به معنای مفعول است، یعنی کسی که احسان و فضل خداوند پی‌درپی بر او عنایت شود. ولی عارف به خداوند و صفات اوست تا آن‌جا که مواظبت بر طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از فرو رفتن در لذات و شهوات می‌کند. «ولایت» به مفهوم قرب است، یعنی قیام عبد به حق هنگامی که از خود فانی شود.^۳ سعید الحوزی الشرتونی (م ۱۳۴۲ قمری یا ۱۹۱۲ میلادی) نیز آورده است: «ولایت» با کسره به معنای خطه، امارت و سلطان است، ولی با فتحه، مصدر و به معنای سرزمینی است که والی بر آن تسلط دارد و «ولایت» به معنای قرابت و نزدیکی است.^۴

امامت در لغت

واژه امامت در لغت به معنای رهبری و پیشوایی و «امام» به معنای مقتدا و پیشواست، خواه انسان باشد یا چیز دیگر. چنان که در *صحاح اللغة* امامت بدین صورت ترجمه شده که:

«امام» کسی است که بر او اقتدا می‌شود و جمع آن «ائمه» و اصل آن از «آمه» گرفته شده است.^۵

ابن فارس (وفات ۳۹۵ قمری) در کتاب *ارزش مند خویش* می‌نویسد:

امام کسی است که در کارها به او اقتدا می‌شود و پیامبر ﷺ امام ائمه و خلیفه، امام رعیت و قرآن، امام مسلمین است.^۶ راغب نیز درباره این واژه می‌آورد:

امام یعنی چیزی که از آن پیروی شود، تفاوتی نمی‌کند که آن چیز انسان باشد که از لحاظ کردار و گفتار مورد پیروی قرار گیرد و یا این که کتاب باشد و یا هر چیز دیگری و نیز فرقی ندارد آنچه مورد پیروی است، حق باشد یا باطل. و جمع

در نظر صدرا «ولی» بر وزن فعیل به معنای فاعل از کلمه «ولی» به معنای نزدیکی و نداشتن فاصله است و «ولی» کسی است که از دیگران برای تدبیر امور سزاوارتر و شایسته‌تر است.

امام، ائمه است.^۷

تلازم امامت بر ولایت

بنابر آنچه گذشت، بیشتر لغویان ولایت را به قرب یا گاهی تصرف و سرپرستی معنا کرده‌اند. اما در مجموع می‌توان گفت که ولایت گاهی به معنای قرب یا نهایت قرب به حق تعالی است که در این صورت تلازمی با امامت ندارد. به تعبیر دیگر، شاید کسی مقام ولایت را داشته باشد، ولی زمام‌دار و امام نباشد. پس این دو با هم منافاتی نخواهند داشت. مانند حضرت زهرا (ع) و حضرت عباس (ع) که مقام ولایت (نهایت قرب به حق تعالی) دارند، ولی امام نیستند. اما گاهی ولایت به معنای اولویت در تصرف است که در این صورت با امامت نیز ملازم است، مانند امامت و ولایت ائمه اطهار .:

ولایت از منظر حکیم صدر المتألهین

در نظر صدرا «ولّی» بر وزن فعیل به معنای فاعل از کلمه «ولّی» به معنای نزدیکی و نداشتن فاصله است و «ولّی» کسی است که از دیگران برای تدبیر امور سزاوارتر و شایسته‌تر است. به همین جهت به کسی که دوست‌دار و یاری‌کننده باشد ولی گفته می‌شود؛ زیرا به سبب محبت و یاری به انسان نزدیک می‌گردد و از او جدا نمی‌شود. از این رو، عداوت ضد ولایت است. از ریشه آن «والی» گرفته می‌شود؛ زیرا امور قوم را با امر و نهی تدبیر می‌کند و هم‌چنین مولا از آن گرفته شده که رفع نیاز از بنده می‌کند.^۸ پس ولایت که از ولی گرفته شده، در اصطلاح به معنای نزدیکی به حق تعالی است.

اقسام ولایت در نظر صدرالدین شیرازی

حکیم ملاصدرا ولایت را به دو قسم عامه و خاصه تقسیم می‌کند:

ولایت عامه برای هر کس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، حاصل می‌شود و ولایت خاصه فنا فی‌الله است، چه از جهت ذات و چه از جهت صفت یا فعل. او می‌افزاید: ولی کسی است که فانی فی‌الله، قائم و متخلق به اسماء و صفات خداوند باشد.^۹

وقتی بنده از مقام محو به مقام صحو باز گردد^{۱۰} و به موجودات خداوند به دیده تفصیل بنگرد و در عین حال از حالت جمع غافل نگشته و با دیدن خلق از حق غافل نشده باشد، هم‌چنان که با دیدن حق از خلق غافل نمی‌شود و با صفات از ذات و با ذات از صفات غافل نمی‌گردد، چنین شخصی ولی محق و صدیق محقق است و صاحب تمکین و تحقیق است و افعال را به حق نسبت می‌دهد و به کلی از بندگان سلب نمی‌کند.^{۱۱} چنان که حق تعالی فرمود: **وَإِنَّمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ**^{۱۲}.

ولایت خاصه ممکن است از طرف حق تعالی اعطا شده باشد و شاید کسبی باشد. اگر با قوه انجذاب از حضرت الهیه، قبل از مجاهدت گرفته شده باشد، اعطایی است و اگر بعد از مجاهدت با نیروی انجذاب گرفته شده باشد کسبی است و آن که نیروی جذبش بر مجاهدتش مقدم باشد، محب نامیده می‌شود؛ چنان که رسول اکرم (ص) از پروردگارش نقل کرده است:

پیوسته بنده به وسیله نوافل به من نزدیک می‌شود تا این که او را دوست بدارم...^{۱۳}

پس انجذاب او متوقف است بر محبتی که از تقربش حاصل می‌شود. به همین جهت کسبی نامیده می‌شود. گرچه همین تقرب و نزدیکی و توفیق به انجام نوافل نیز از جانب خداوند است؛ چرا که اگر جاذبه الهی نبود، هیچ کس از نفسانیاتش خارج نمی‌شد. مقام محبوب کامل تر و بلند مرتبه‌تر از مقام محب است.^{۱۴}

تقسیم دیگری نیز برای ولایت می‌توان در نظر گرفت که صدرا نیز در آثار خود به آن پرداخته است. ولایت، به تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. ولایت تکوینی یعنی سلطه، قدرت و نفوذ اراده در جهان آفرینش و تکوین. ولایت تشریحی نیز مقام قراردادی است که خداوند متعال، آن را برای اداره شئون و سرپرستی جامعه به برخی از افراد داده است. این وظایف نیز در ولایت تکوینی ریشه دارد.

ولایت تکوینی از دیدگاه ملاصدرا

جهان آفرینش به‌طور کلی هم‌چون انسان‌ها حرکت و هدف و برنامه و هدایتی دارد که در سایه عنایات خداوند صورت می‌پذیرد. طبق قواعد فلسفی، فیوضات خداوند با واسطه‌های

الهی به جهان آفرینش می‌رسد. بر اساس روایات، این واسطه‌ها همان اولیای الهی از پیامبران و اوصیای آنها‌اند که غرض از آفرینش انسان کاملاً در آنها محقق شده است. آنان به حق، به مقام خلیفة اللّٰهی رسیده‌اند و دیگران تنها درجه‌ای از آن مقام را دارند، یعنی به مقدار ارتباطشان با تجلیات اسماء و صفات الهی در جهان یا پیوندشان با اسم اعظم جامع الهی که لازمه‌اش تکامل همه جانبه است، از این مقام برخوردارند.

مرحوم صدرالمآلهین شیرازی در شرح اصول کافی می‌نویسد:

این اولیای الهی نه‌تنها علت غایی، بلکه در مراحل علت فاعلی این جهان قرار دارند.^{۱۵}

طبق آن چه گفته شد، اولیای الهی بر باطن جهان ولایت دارند و چون در متن غیبت جهان چنین ولایتی دارند، خداوند در ظاهر هم آنها را ولیّ و امام قرار داد تا مقام و منصب ظاهری طبق واقعیات جهان باشد.

صدرا امامت را از شئون خلافت و جانشینی خداوند

می‌داند و در تحقیق خلافت چنین می‌گوید:

حکمت الهی که جامع همه کمالات و

اسماء نیک و صفات عالی می‌باشد، مقتضی

دانست که با ایجاد عالم امکان و خلق مخلوقات

و تدبیر امور آن مملکت، ایجاد و رحمت خود را توسعه

بخشد و پرچم قدرت و حکمت را گسترده سازد و انجام این

کار از ذات قدیم خداوندی بدون واسطه به جهت دوری و تناسب

اندک مقام عزت قدیم و ذلت حدود عالم، دور بود و خداوند

اراده فرمود که نایی به جانشینی خود برگزیند که

نیابتاً تصرف نموده و سرپرستی و حفظ عالم را به

عهده بگیرد. به‌ناچار نایب مذکور، صورتی به طرف

قدم و ازلیت دارد و از حق تعالی کمک می‌گیرد و

جانبی هم به طرف عالم خلق و حوادث دارد. بنابراین،

خداوند جانشینی بر طبق کمالات خود آفرید که تصرف عالم را

به‌دست گیرد و همه اسماء و صفات عالیّه خود را به او خلعت داده

و در مسند خلافت نشانده و مقدرات عالم و حکم مخلوقات

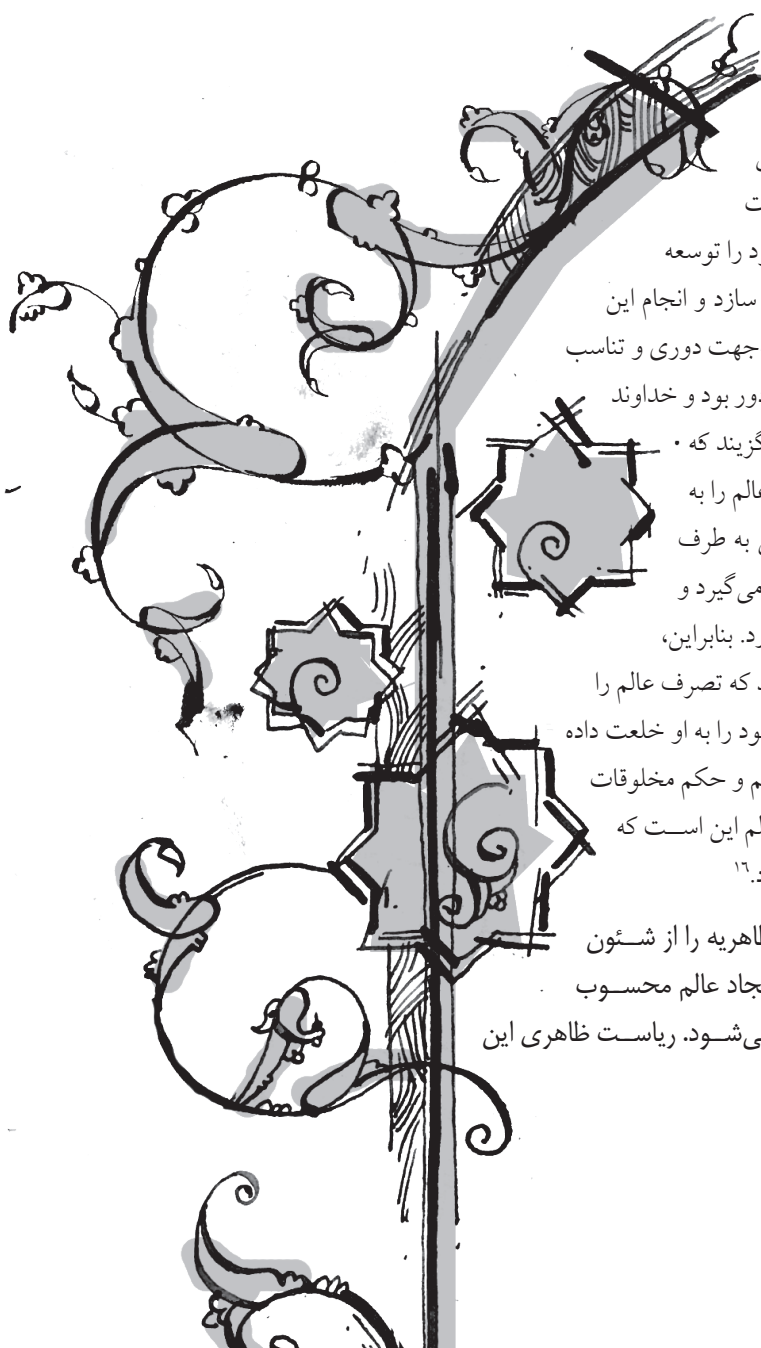
را به او سپرد و خلاصه، مقصود از خلق عالم این است که

انسانی، جانشین خداوند در عالم، ایجاد شود.^{۱۶}

چنان‌که پیداست، ملاصدرا امامت و خلافت ظاهریه را از شئون

خلافت باطنی دانسته و پیامبر و امامان را از علل ایجاد عالم محسوب

داشته است که در اصطلاح ولایت تکوینی نامیده می‌شود. ریاست ظاهری این



در بیان امامت و ولایت از دیدگاه ملاصدرا

بزرگان، تجلی قسمتی از آن ریاست و دخالت باطنی آنهاست. بسیاری از محققان بزرگ، همین روش را در تعریف امامت و حکومت اصیل اسلامی پیموده‌اند و حکومت ظاهریه اصیل اسلامی را که تنها در شخص پیامبر ﷺ و ائمه است، فرع همان خلافت باطنی و جانشینی این انسان‌های کامل از جانب خداوند دانسته‌اند.

ملاصدرا در تفسیر آیه شریفه *لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ*^{۱۴} در مکاشفه‌ای برهانی می‌نویسد:

هنگامی که انسان از دنیا و لذات آن بمیرد و نفسش از آلودگی‌های شهوات صاف شود و به انوار عبودیت و طاعت نورانی گردد، متحقق به اخلاق الله شده و به مقام فنا در توحید می‌رسد. در این جاست که به سبب متابعتش از حق تعالی و دارا بودن مقام رضا، حکم او در عالم نافذ می‌شود و ذات لطیف صافش با تابش نور محبت نورانی می‌گردد و به او مقام تکوین و ایجاد عطا می‌شود و آنچه در ملک و ملکوت است، مسخر او می‌گردد و خواسته‌اش در عالم جبروت شنیده شده و اجابت می‌گردد. خلاصه این که انسان اگر در سلک مقربین درآید، هرگاه چیزی را که می‌خواهد تصور کند، تصورش همراه با وجود آن شیء در خارج است؛ چنان که این حالت برای همه افراد در عالم خیال وجود دارد که به مجرد اراده آنها، آن شیء در قوه خیال و وهم آنها حاضر می‌شود؛ چراکه اراده و همت آنها در این دنیا بسیار ضعیف است، ولی در آخرت که روح انسان به واسطه علم و ایمان قوی شده، از قیود عالم امکان رهایی پیدا می‌کند. آنچه اکنون در ذهن ایجاد می‌شود، در آن وقت در خارج تحقق می‌یابد؛ پس آنچه را اراده کند بلافاصله در خارج ایجاد می‌شود و این معنای *لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ* است.^{۱۸}

صدرا در بحث وجود ذهنی/سفر نیز به مسئله توانایی نفس بر ایجاد صورت‌ها پرداخته، می‌گوید:

خداوند متعال نفس آدمی را به گونه‌ای آفریده که مثالی برای ذات و صفات و افعال خودش باشد. هم‌چنان که

حق تعالی، خلاق موجودات است، نفس آدمی نیز قدرت بر آفرینش دارد. با این تفاوت که صورت‌هایی که آدمی در نفس خود ایجاد می‌کند، پایدار نیست، اما آنچه از جانب حق وجود خارجی پیدا می‌کند، دارای آثار است. تنها افرادی که از پوسته بشری خارج شده و به عالم قدس متصل شده‌اند، قادر به ایجاد موجودات در خارج هستند که از آنها کرامات و معجزات صادر می‌شود. آنها به خاطر شدت اتصالشان به عالم قدس و به خاطر کمال قوتشان، قادر به ایجاد موجوداتی هستند که بر آنها آثار خارجی مترتب است.^{۱۹}

وی برای تأکید سخنش، کلام محی‌الدین ابن عربی را از *فص‌اسحاقی* که می‌فرماید: «العارف یخلق بهمته»،^{۲۰} به‌طور کامل نقل می‌کند.

از این خلاقیت در قرآن به «امر» تعبیر شده «امر» در برابر «خلق» به کار رفته است:^{۲۱} خلق به معنای ساختن از ماده و وجود دارد. اما امر که مخصوص خداوند و جانشین اوست، ایجاد از عدم و آفرینش از نوع ابداع است و این نقطه اشتراک بین خداوند و انسان است.^{۲۲} به همین دلیل، خلاقیت و مقام «کن» را رمز خلافت انسان دانسته‌اند.

ولایت تشریحی در نظر صدر المتألهین

ولایت تشریحی شامل اقسامی است. می‌توان گفت که ولایت تشریحی در موارد زیر مصداق پیدا خواهد کرد، از جمله آن که ولایت در تشریح و تبیین احکام که اصل تشریح احکام بنابر آیات قرآن مخصوص خداوند است، ولی خدا در بعضی موارد وضع احکام را به پیامبر ﷺ و ائمه است؛ و اگر کرده است، یا در باب زعامت سیاسی و اجتماعی که ائمه نیز از جانب خداوند مقام ولایت و رهبری را در تمامی شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عهده دارند و یا در مسئله قضاوت که ائمه : عهده‌دار این ولایت و زعامت و رهبری هستند و موظفند که به خصوصت‌ها پایان دهند.^{۲۳}

صدرا نیز در باب ولایت تشریحی ائمه : مطالبی را در آثار خود بیان می‌کند:

بر شخص نبی مبعوث از خداوند و ولی، واجب است که بندگان خدا را در شریعت خود به انجام طاعات و عبادات الزام نماید تا بدین وسیله آنان را از مقام و مرتبه حیوانیت به مقام فرشتگان سکان عالم ملکوت سوق دهد. مثلاً برخی از عبادات و طاعات، امور وجودیه‌اند که نفع آنها به خود شخص باز می‌گردد، مانند نماز، اذکار و... و یا نفع آن شامل خود و دیگران است، مانند صدقه و قربانی. برخی دیگر از عبادات، امور عدمیه‌اند که آنان را تزکیه و نفوس آنان را تصفیه می‌کند، مانند روزه و یا پرهیز از دروغ و آزار دادن هم‌نوع و خلاصه، وظیفه پیامبر الزام و هدایت انسان‌ها به این اعمال نیک است.^{۲۴}

صدرالمتألهین در ادامه، بر شخص رئیس اول جامعه لازم می‌داند که پیروان خود را به مسافرت از وطن خود مأمور کند تا به قصد طلب رضایت خداوند کوچ کنند و متذکر روزی شوند که از قبرها بیرون می‌آیند و به سوی خداوند سفر می‌کنند و...^{۲۵}.
وی در کتاب *المبدأ و المعاد* آورده است:

باید فردی به نام واضح شریعت در میان افراد بشر باشد تا قوانین مالکیت و اختصاصات را در مورد اموال و عقود معاوضات را در مورد مناکحات و دیون و سایر معاهدات و نیز تقسیم مواریث و... را به عهده گیرد و نیز واجب است که ضوابط اختصاص به مناکحات و صداق و طلاق و... را به مردم تعلیم دهد و همچنین درباره مسئله قصاص و دیات و تعزیرات و کفارات موظفند که به راه‌نمایی مردم بپردازند.^{۲۶}
صدرالمتألهین در جایی دیگر می‌گوید:

پیامبر اکرم ﷺ که جانشین خداوند است، باید از خداوند تعلیم گیرد و به بندگان ابلاغ کند و آنها را مورد هدایت خود قرار دهد. پیامبر میان دو جهان واسطه می‌باشد؛ گوشش به طرفی و زبانش به طرف دیگر است و این حال همه سفرای الهی و شفیعان روز قیامت است. قلب پیامبر، دو در باز دارد: دری به عالم ملکوت که همان عالم لوح محفوظ و عالم فرشتگان علمی و عملی است و دری به سوی قوای مدرکه خویش تا مطالب محسوسه خود را مطالعه کند و بر حوادث مهمه عالم خلقت آگاه گردد و این پیامبر یا ولی، مردم را به عبادات و طاعات شرع ملزم کند و از عالم حیوانیت به عالم فرشتگی برساند. بنابراین، پیامبران و ائمه : قافله‌سالاران انسانیتند.^{۲۷}

بنابر آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که جایگاه محوری انسان به مثابه خلیفه خدا، عنصر فاعلی همه ره‌یافت‌ها و روی‌کردهای سیاسی - اجتماعی است. صدرا بر اساس این اصول و مبانی و با شیوه عقلانی و انتزاعی، به بیان معرفت به حقایق و ماهیات، غایات امامت و حکومت، قدرت و ولایت، آزادی رأی و اراده انتخاب، رابطه متقابل فرد و دولت و دین و سیاست، قانون قسط و عدالت اجتماعی، تدبیر و اصلاح حیات اجتماعی و تبیین فضایل و ترویج ارزش‌ها در جامعه می‌پردازد. بر این اساس، او انسان را موجودی سیاسی و مدنی بالطبع می‌داند که در مسیر سعادت قصبوی و کمال دنیوی و اخروی، نه صرفاً برای



تأمین معاش و رفع خصومت و تنظیم منافع مشترک، بلکه در چارچوب نظم کیهانی و هستی‌شناسانه خود، جامعه و حکومت را ضروری می‌بیند و به این باور است که دولت و حکومت علاوه بر مشروعیت الهی، بر حتمی و قطعی بودن استوار است. از این رو، او فلسفه بعثت پیامبران الهی را اصلاح دین و دنیای بشر می‌داند که با تدبیر و سیاست حکیمانه صورت می‌گیرد.^{۲۸}

تطبیق اسفار اربعه بر مقام ولایت

سفر، حرکت از جایگاه یا ایستگاه به واسطه طی مراحل و گذراندن منازل است، در حالی که به مقصد روی دارد. سفر یا صوری و بی‌نیاز از بیان به‌شمار می‌رود و یا معنوی است که بنا بر آن چه اهل شهود اعتبار کرده‌اند، چهارگونه دارد:^{۲۹}

۱. اول، سفر «از خلق به حق» با برداشتن حجب ظلمانی و نورانی بین سالک و حقیقتی امکان پذیرد که ازلاً و ابداً با اوست. هنگامی که ذات سالک در حق تعالی فانی شد، سفر اول او خاتمه می‌یابد و وجودش حقانی می‌شود و محو بر او عارض و شطح از او صادر می‌گردد. اگر عنایت الهی مکمل او شود، حالت محوش زایل می‌گردد و حالت صحو او را دربر می‌گیرد. بعد از آن چیزی که به سبب ربوبیت برای او ظاهر می‌گردد، به گناه و عیوبش اقرار می‌کند.

۲. سالک پس از پایان سفر اول، سفر دوم را آغاز می‌کند که آن سفر «از حق به سوی حق به حق» است. منظور از «به حق» این است که سالک در سفر اول باید ولیّ و وجودش حقانی شود. او که وجودش به واسطه سفر اول حقانی شده و به سبب فنا که لازمه ولایت است، ولیّ گشته، همراه با حق از موقف ذات به موضع کمالات یا صفات حق می‌رسد و در آنها یکی پس از دیگری سیر می‌کند تا به مشاهده جمیع آنها دست یابد و به همه اسماء الهی به استثنای اسماء مستأثره که خداوند آنها را برای خود برگزیده، آگاه گردد و فنای ذاتی، صفاتی و افعالی برایش صورت گیرد. مقام سرّ، فنای ذات سالک و مقام خفا، فنای صفات و افعال او و مقام اختفا، فنای فنائیت سالک است. به بیان دیگر، سرّ همان فنای در ذات و پایان سفر اول و آغاز سفر دوم است و خفا همان فنای در الوهیت و مقام اختفا، همان فنای از دو فناست. پس ولایتش تمام می‌گردد و سفر دوم پایان

می‌پذیرد.

۳. سیر سالک در سفر سوم که «از حق به سوی خلق» است، در مراتب افعال الهی است که در آن محو از او زایل می‌شود و صحو تام برایش صورت می‌گیرد و باقی به بقای الهی می‌شود. سالک، مسافر عوالم جبروت و ملکوت و ناسوت می‌گردد و به مشاهده تمامی این عوالم و اعیان و لوازم آنها نایل می‌شود. حاصل این مشاهده برای سالک حظ و بهره‌ای از نبوت است (نبوت انبیا نه تشریح). سپس خبر از معارف ذات و صفات و افعال الهی می‌دهد و از آن جهت که نبوت تشریحی ندارد، جز از خداوند تعالی و صفات و افعال او خبر نمی‌دهد و نبی نیز نامیده نمی‌شود و احکام و شرایع را از نبی مطلق می‌گیرد و از او تبعیت می‌کند.

۴. وقتی سفر سوم پایان می‌یابد، سالک سیر در سفر چهارم را آغاز می‌کند؛ «از خلق به سوی خلق به همراه حق». پس خلاق و آثار و لوازم آنها را مشاهده می‌کند؛ ضررها و منافع آنها در عاجل و آجل (دنیا و آخرت)، رجوع خلاق به سمت خدا، کیفیت رجوع آنان، آن چه خوار می‌نماید. لذا نبی به نبوت تشریح می‌باشد و نبی نامیده می‌شود. پس او از بقای خلاق و ضررها و منافعشان و از آن چه به واسطه آن سعادت‌مند می‌شوند و یا باعث شقاوت آنها می‌گردند، خبر می‌دهد و در مقام این مراحل به همراه حق است؛ چراکه وجود سالک حقانی است و اعتنا به خلاق، او را از توجه باز نمی‌دارد.

واضح است که سفر اول و سوم اسفار اربعه متقابل هستند؛ برای این که آن دو در مبدأ و منتها برعکس می‌شوند و سفر سوم به همراه حق است برخلاف سفر اول و سفر دوم و چهارم هم به وجهی متقابل هستند. تفاوت آن دو در مبدأ و منتها و اشتراک آن دو در بالحق بودن است.^{۳۰}

برتری مقام ولایت بر نبوت

ملاصدرا برتری ولایت بر نبوت و رسالت را از ادکار تشهد استنباط کرده است. او در سرّ مقدم شدن عبودیت پیامبر اکرم ﷺ بر رسالت آن حضرت در عبارت «أشهد أنّ محمداً عبده و رسوله» می‌فرماید:

عبودیت و بندگی نسبت بنده است به خدا و رسالت

نسبت بنده است به خلق. به همین جهت، اولی مقدم بر دومی است. گرچه رسول از جهت این که هم مرتبه رسالت و هم مرتبه ولایت را داراست، جامعیتش بیشتر است، ولی چون ولایت، جنبه حقی دارد، نسبت به رسالت که جنبه خلقی دارد، مقدم و اشرف است. از جهت دیگر، هریک از نبوت و ولایت دارای حدوث و دوامی هستند. ولایت، هم از حدوث قدیم تر و هم از جهت دوام، بقایش بیشتر است. به همین جهت ولایت بر نبوت برتری دارد.^{۳۱}

وی درباره انتصاب ولی می گوید:

بعضی از منصبها و مقامها به خاطر شرافتی که دارند بایستی از جانب حق تعالی بدون واسطه خلق تفویض شوند؛ مانند نبوت و رسالت و ولایت. ولی به واسطه کرامت باطنی که از جانب خداوند دارد، ولی است.^{۳۲}

درواقع صفت نبوت و ولایت یک امر باطنی و نور عقلی است که خداوند در قلب هر کس از اولیا که بخواهد قرار می دهد و هنگامی که باطن با این نور نورانی شد، نفس او تبدیل به عقل مستفاد می گردد.^{۳۳}

صدرا، ولی را صاحب مقام «کن» می داند، یعنی ولی کامل که صاحب ولایت کلیه است و می تواند به اذن خداوند ماده کائنات را تصرف کند و قوای زمینی و آسمانی را در تسخیر خود درآورد. چنین شخصی صاحب مقام «کن» است. در سفر آمده است:

از حضرت رسول اکرم ﷺ صاحب آخرین شریعت، در توصیف بهشتیان وارد شده است که فرشته ای به سوی آنان می آید. هنگامی که بر ایشان داخل می شد بعد از آن که سلام را از خداوند به آنها می رساند، نامه ای را از نزد خداوند به ایشان می دهد و در آن مکتوب چنین ثبت شده است: «من الحی القیوم الذی لایموتُ اِلی الحی القیوم الذی لایموت. اما بعد فانی اقول لشیء کُن فیکون و قد جعلتک الیوم نقول للشیء کُن فیکون؛^{۳۴} از زنده قائم به ذاتی که هرگز نمی میرد، به زنده قائم به ذاتی که هرگز نمی میرد. تحقیقاً من به شیء می گویم باش، پس او محقق می شود و تو را طوری قرار دادم که به شیء می گویی باش پس او موجود می گردد.»

پس این مقام از مقامهایی است که انسان سالک با دانش الهی و بینش شهودی به آن می رسد و این نزد ارباب تصوف مقام «کن» نامیده می شود که انسان سالک مظهر خداوند سبحان شده و هر چیزی را اراده کند (از آن اراده به عنوان «کن» یاد می شود) آن شیء موجود می گردد؛ چه این که از حضرت رسول ﷺ در جنگ تبوک نقل شده است که شبی را از دور دید، فرمود: «کُن اباذر؛^{۳۵} اباذر باش» و اباذر شد.

بنابراین، برای نیل به مقام «کن» شرایط و آدابی است که سالک با پیمودن آنها به

ولایت عامه برای هرکس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، حاصل می شود و ولایت خاصه فنای فی الله است، چه از جهت ذات و چه از جهت صفت یا فعل. او می افزاید: ولی کسی است که فانی فی الله، قائم و متخلق به اسماء و صفات خداوند باشد.

جایی می‌رسد که عناصر جهان به‌منزله اجزای بدن وی خواهند بود و کلمه طیبه «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» از این سالک به‌منزله کلمه «کن» است از پروردگار؛ زیرا وی مظهر ربوبیت بلکه خالقیت حق شده است.^{۳۶}

در نظریه صدرایی که همه‌چیز ظاهر و باطنی دارد، نبوت نیز چنین است. ظاهر نبوت همان شریعت و باطن آن ولایت است. پس نبی با ولایت، از خدای تعالی یا از فرشته‌ای از فرشتگان، برخی حقایق و معانی را می‌گیرد که همین امر موجب کمال مرتبه نبوت و ولایت است و با نبوت خویش، آن‌چه را به‌واسطه یا بدون واسطه از خداوند گرفته، به بندگان ابلاغ می‌کند و بدین‌وسیله به تکمیل بندگان می‌پردازد. این ابلاغ و تکمیل جز به‌وسیله تأسیس شریعت ممکن نیست. شریعت در واقع عبارت است از تمامی چیزهایی که رسول فرستاده الهی از کتاب و سنت با خود می‌آورد و احکامی که از کتاب و سنت از طریق اجتهاد استنباط می‌گردند و یا مورد اجماع واقع می‌شوند که همه از فروع و محصولات کتاب و سنتند.^{۳۷}

طبعاً شریعت هم دارای ظاهر و باطن، درجات و مراتب خواهد بود. علمای شرع نیز مراتب و درجات مختلف و متکثری خواهند داشت؛ بعضی فاضل و بعضی مفضول و یکی عالم و دیگری اعلم. در این میان آن‌که به پیامبر ﷺ نسبتش کامل بوده و به روح مقدس وی قربتش قوی‌تر و بیشتر باشد، علمش به ظاهر و باطن شریعت او کامل‌تر خواهد بود و به دلیل نیلش به مقام کشف و شهود حقایق اشیاء، به پیشوایی شایسته‌تر خواهد بود.^{۳۸}

خلاصه این‌که برای هر یک از ظاهر و باطن، خلیفه‌ای است و همه خلفا تحت امر و حکم خلیفه‌ای هستند که به ظاهر و باطن علم داشته و از همه کامل‌تر باشد.^{۳۹} بنابراین، باطن نبوت همان ارتباط او با غیب و ظاهر آن، ارتباط با خلائق است. به عبارت دیگر، مقام و سمت نبوت برای شخص ولیّ امری غیبی و باطنی و برای شخص نبی، امری ظاهر و آشکار است. فرق بین نبی و ولی در مقام نبوت همین است.

بدین شخصی که رسماً و علناً صاحب مقام نبوت و شاهد ملک یا شنونده صدا و ندای اوست، نبی گفته می‌شود و به شخص ولیّ، به‌خصوص ولیّ مطلق، وارث می‌گویند. لفظ ولیّ

و وارث دو اسم از اسامی الهی هستند، چنان‌که در قرآن مجید به هردو اشاره شده است: **اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا** و **اَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِیْنَ**.^{۴۰}

پس ولایت و وراثت صفات الهی و شخص ولی هستند و مقام نبوت را از شخص نبی نمی‌گیرد، مگر بعد از آن‌که خدای تعالی آن را به ارث از وی باز گیرد و سپس آن را به شخص ولیّ القا فرماید تا این مقام به علت این‌که مستقیماً از جانب حق تعالی تلقی نموده است، در حق وی اتم و اکمل باشد. بعضی از اولیا این مقام و مرتبت را به وراثت از پیغمبر می‌گیرند و آنان کسانی هستند که آن حضرت را مشاهده نموده‌اند و شایسته احراز این مقام بوده‌اند، مانند اهل بیت عصمت و رسالت. اما سایر اولیا این مقام و مرتبت را مستقیماً از خدای متعال می‌گیرند، از آن جهت که او خود وارث این مقام است و آن را به ایشان بذل و عطا فرموده است. پس ایشان به حکم این سند عالی الهی محفوظ که خطا و بطلان از هیچ جهت در آن راه ندارد و از جانب خدای تعالی به دست آنان رسیده است، اتباع حقیقی و پیروان واقعی انبیایند.^{۴۱}

انقطاع از نبوت و استمرار ولایت

نبوت و رسالت از روی زمین منقطع می‌گردد، همان‌طور که رسول اکرم ﷺ خود نیز فرموده‌اند: «لَا نَبِیَّ بَعْدِی».^{۴۲} به این معنا که نبوت و رسالت از جهتی منقطع می‌گردد و از جهتی دیگر باقی می‌ماند. به گونه‌ای که ارسال و اعزام شخصی به نام نبی و رسول، بدین نام و نشان منقطع می‌گردد و با انقطاع آن، نزول ملک حامل وحی بدان گونه که با شکل و صورتی مخصوص به پیامبران نمایان و آشکار می‌گردد و در نظر آنان تمثیل و مجسم می‌شود نیز منقطع خواهد شد، ولی خداوند پس از قطع نبوت و رسالت، حکم مبشرات و الهامات و حکم ائمه معصومین : و هم‌چنین حکم مجتهدین را باقی گذاشت، اما اسم و نام نبی و رسول را از آنان سلب فرمود، ولی حکم آنان را تأیید و تثبیت نمود و آنان را که علم به احکام الهی ندارند، مأمور نمود که از اهل علم و اهل ذکر سؤال کنند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید: **فَاَسْأَلُوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ**^{۴۳} پس نبوت و رسالت از حیث ماهیت و حکم منقطع و نسخ نگردیده



است و فقط وحی مختص به شخص رسول و نبی که از طریق نزول ملک به گوش و قلب وی می‌رسد، منقطع گردیده است. لذا به امام یا مجتهد که احکام را از طریق اشراق و الهام غیبی و یا از طریق ادله شرعی درک می‌کند، رسول و نبی اطلاق نمی‌گردد.^{۴۵}

چون ولیّ اسمی از اسماء خداوند است و همیشه مظهر می‌خواهد، پس انقطاع آن جایز نیست و اولیا همیشه در عالم هستند.^{۴۶}

از آن جا که ولیّ نامی مشترک میان خداوند و انسان است، ولایت نیز امری مستمر خواهد بود؛ ولیّ همواره متجلی است. این امر حاکی از آن است که پیوسته در میان انسان‌ها، فرد یا

افرادى وجود دارند که به مقام ولایت دست می‌یابند و ولی‌الله هستند؛ در

حالی که نبوت و رسالت تنها در برهه‌هایی از زمان که شرایط فراهم باشد،

متجلی می‌گردد. از این رو، ختم شدن سلسله پیامبران امری متوقع است و اراده خداوند

به آن تعلق گرفته که کاروان انبیا را خاتمی باشد که با او چرخه پیامبران پایان یابد و این

ختم با محمد بن عبدالله ﷺ که کامل‌ترین مظهر حقیقت محمدی و آورنده کامل‌ترین

شریعت است، صورت می‌پذیرد. پس آن چه بعد از پیامبر اسلام به لطف عنایت الهی

هم‌چنان باقی است، نبوت بدون تشریح و به دیگر سخن همان ولایت است.

امامت و ولایت سیاسی امامان معصوم : در باور صدر المتألهین

الف) سیاست در سفر «من الخلق إلى الحق»

در سفر نخست (سیر من الخلق إلى الحق) سالک الی الله، از خلق قطع علاقه می‌کند.

علايق جسمانی و حجاب‌های ظلمانی و موانع مادی را کنار می‌زند تا شایسته مقام الهی

شود. در این سفر، او به تشریح امور عامه می‌پردازد؛ مباحث کلی، اصولی و قوانینی که در

همه علوم، اصل مسلم علمی و عقلی تلقی می‌شوند و معرفت آنها برای همه ارباب معارف

اعم از فیلسوفان، عارفان، طبیبان، محدثان، متکلمان، فقیهان، ادیبان و سیاست‌مداران

لازم است. مطالعه حقیقت هستی اعم از خدا، عالم، صورت و معنا، وجود رابطه ممکن‌الوجود

و واجب‌الوجود، مباحث حرکت و علیت، موضوع معرفت عقلی و جسمی و جایگاه عقل،

موضوعاتی هستند که صدرا در سفر اول بیان می‌کند. او در سایر آثار خویش که هر کدام

به نوعی شرحی بر یکی از سفرهای چهارگانه یا اجمالی از چهار سفر است، بر این حقیقت

عرفانی صحه می‌گذارد که در سفر اول، این علوم جز به تصفیه باطن، ریاضت بدن، ترک

جاه و شهرت و جمعیت دنیا و تجرید از رسوم و عادات خلق میسر نمی‌شود و بدون پیروی

اهل دل و متابعت انبیا و اولیا : ذره‌ای نور یقین بر دل هیچ سالکی نمی‌تابد؛ چه شرط

سالکی آن است که از راه دل تنها، نه از راه زبان، طلب حق کند.^{۴۷}



همین تأکیدات وی سبب شد که عده‌ای تصور کنند ملاصدرا در سفر اول، قائل بر جدایی دین از سیاست است، در حالی که به نظر ما عکس قضیه، صادق است؛ زیرا:

(الف) او انسان را مدنی بالطبع می‌داند؛^{۴۸}

(ب) معتقد است دنیا مزرعه آخرت است^{۴۹} و تحصیل و اصلاح آن از باب لابدیت عقلی، ضروری است؛^{۵۰}

(ج) انسان را خلیفه‌الله روی زمین می‌داند؛^{۵۱}

(د) ادای حق خلیفه‌اللهی و اصلاح حیات اجتماعی، بدون سیاست امکان‌پذیر نیست.^{۵۲}

بنابراین، او در سفر من الخلق الی الحق قائل به ضرورت سیاست و حکومت است و تصریح می‌کند:

کلّما یتوقّف علیه تحصیل المعرفة و الإیمان بالله یكون ضروریاً واجباً تحصیله و ترک مایضادّه و ینافیّه؛^{۵۳}

در سفر الی الله هر آن‌چه ایمان و معرفت به خدای تعالی بدان بسته است، تحصیل آن واجب و ضروری است و مخالف و منافی آن باید ترک شود.

(ب) سیاست در سفر «من الحق الی الحق»

در سفر صعودی من الخلق الی الحق بیان شد که انسان آخرین حلقه وجودی عالم مادون قمر و خلیفه خداوند روی زمین است که با توسعه معرفت الهی و تدبیر سیاسی، مزرعه اخروی و حیات اجتماعی خود را اصلاح و زمینه عروج به مقام ربوبی و سفر به سوی درجات روحانی را مهیا می‌سازد و با مطالعه در سیر «بالحق فی الحق» به تناسب ادراکات تعقلی، تخیلی و احساسی در عوالم سه‌گانه عقل، نفس و طبیعت به کمالات نهایی دست می‌یابد.

به واسطه صفای نفس در قوه نظری، با اتصال به عقل فعال بدون تعلیم بشری، از افاضه علوم الهی بهره‌مند می‌شود و با کمال در قوه مخیله، عالم غیب را مشاهده و صور جمیله و اصوات حسنه را در وجه جزئی ادراک می‌کند و در مرحله سوم، در قوه عملی، به کمال نفس می‌رسد و در عالم هیولانی تأثیر می‌گذارد و می‌تواند صورتی را ایجاد و صورت دیگر را زایل کند و به اذن الهی در صحنه عالم، تصرف تکوینی و تشریحی نماید.^{۵۴} چنین انسانی با افاضه روح القدس و عقل فعال، از عقل

بالقوه به عقل بالفعل و در نهایت به عقل مستفاد می‌رسد و معقول بالفعل می‌گردد.

در سفر سوم، بهره‌ای از نبوت اخباری از ذات و صفات و افعال الهی را کسب کرده، می‌تواند احکام و شریعت را از نبی مطلق تحصیل کند تا آن‌که در سفر پایانی و بازگشت از مقام جمع‌الجمعی به سوی خلاق، مقام نبوت تشریحی را احراز نماید و به‌مثابه خلیفه خاص الهی برای تبیین منافع و مضار دنیا و آخرت و سعادت و شقاوت، مأمور تبلیغ رسالت شود.

صدرالمتألهین در شرح روایتی از امام صادق ۷ با اشاره به سفر روحانی و سیر استکمالی انسان به سوی خدا (از مرتبه پایین به بالاترین مراتب) می‌فرماید:

تا بنده صالح مطلق نشود، ولی‌ای از اولیای الهی نمی‌شود، رسولی از جانب خداوند مبعوث به خلقش نمی‌شود؛ چون رسول کسی است که قلبش هر دو سو را فراگرفته و به سبب مشاهده حق از خلق محجوب و پوشیده نمی‌شود. پس او کامل‌تر از کسی است که مستغرق در خداوند و بی‌خبر از خلق و مظاهر اسماء و تجلیات او می‌باشد. سپس تا رسول نگردد، صاحب شریعت و دین کامل و رئیس تمامی خلائق و عهده‌دار سرکوبی دشمنان خدا، یعنی کافران و ظالمان نمی‌گردد.^{۵۵}

بنابراین، چنین انسانی در «سفر الی الخلق» از جهت طبعی، فطری، ملکات و هیئات ارادی، مراحل کمال را با موفقیت به پایان برده و از فیوضات و حیانی بهره‌مند شده است و در حد مشترک و واسطه بین عالم امر و عالم خلق شده و پذیرای خلق و حق است. او چهره‌ای به‌سوی حق و چهره‌ای به‌سوی خلق دارد.^{۵۶} «و یتستحق بها خلافة و ریاسة الناس؛^{۵۷} هم خلیفه خداوند و هم ریاست انسان‌ها را به عهده دارد.» پس چنین انسانی که مظهر دین و سیاست است، علاوه بر این‌که در علوم حقیقی به واسطه افاضات و حیانی باید کامل باشد «و به ناچار می‌بایست در اموری که به احکام و سیاست دینی تعلق دارد، کامل بوده و به معجزات ظاهری مؤید باشد. اگر چنین نباشد نمی‌تواند واسطه بین حق و خلق باشد و بلکه حتی نمی‌تواند بین خلق و

خلق باشد».^{۵۸}

از نظر صدرا، عدم برخورداری از کمالات معنوی و افاضات وحیانی و سیاست دینی، به قدری مهم است که فاقد آن حتی نمی‌تواند رهبری سیاسی را در نظام‌های مردمی برعهده گیرد. او از چنین انسانی با عناوین رئیس اول، حکیم، ولی، نبی و مندر یاد می‌کند^{۵۹} و وجودش را از دو جهت ضروری می‌داند:

یکی از جهت عنایت معبود به تکمیل مردمان در دو سرا؛ زیرا کسی که به امری بسیار جزئی مانند باریکی کف پا و... توجه می‌کرده و اینها را مهمل نگذاشته، آشکار است که برای افاضه نبوت بر روحی از ارواح بشری بخل روا ندارد و با توجه به این که نبوت رحمتی است برای آفریدگان و مردمان، البته که باید اولی و شایسته‌تر و لایق‌تر باشد. دوم از دیدگاه نیاز بندگان در امور معاش و معاد به رئیس و رهبری مطاع و امیری قاهر و واجب‌الاتباع است تا در دنیا که جای انگیزش فتنه و فساد است و کمین‌گاه انواع مفسدت و محنت‌هاست، انسان‌ها را راه‌نمایی کند و از این جهت «لَا بُدَّ لِلْخَلْقِ مِنَ الْهَادِي إِلَى كَيْفِيَّةِ تَحْصِيلِ الْمَصَالِحِ وَ طَلَبِ الْمَسَاعِي وَالْمَنَاهِجِ».^{۶۰}

مردم به ضرورت، به راه‌نما و چگونگی تحصیل مصالح و منافع و نیازمندی‌ها و ضروریات نیازمند هستند تا عنایت ازلی و هدایت الهی به مرحله تمام و کمال برسد. اگرچه دیدگاه غالب عرفا، بی‌توجهی به دنیا و تدبیر دنیوی، اشتغال به تهذیب نفس، انزوا و غرق شدن در جمال حضرت حق است، برخی از عارفان در عین عنایت به سلوک معنوی و ولاء تصرف، از تدبیر امور دنیوی مردم غافل نبوده‌اند و در عین توجه به لاهوت، به اداره ناسوت نیز بی‌توجه نبوده‌اند. بنابراین اولاً تصدی سیاست در هر عصر، برآزنده مقام ولی است.

آن‌گاه که سیاست به دست اولیا و عارفان باشد، زمان نورانی است و آن‌گاه که زمان از تدبیر الهی اولیا و سالکان بی‌بهره شود، زمان غلبه ظلمت است. از دیدگاه عارفان، نه فلاسفه و اهل بحث صلاحیت تدبیر امور جامعه را دارند و نه علمای رسول و اهل ظاهر و فقه.^{۶۱}

ثانیاً اگر اسباب خارجی یاری کند، عارفان بر اهل عالم مستولی می‌شوند و ولی‌الله علاوه بر ولایت تکوینی معنوی، صاحب تدبیر دولت ظاهری و دنیای مردم می‌گردد.^{۶۲} از این‌رو، بحث از حکومت، از شئون بحث امامت و ولایت است؛ زیرا امامت، زعامت دین و دنیاست. پس برای سخن گفتن در باب امامت و ولایت، باید درباره حکومت هم بحث شود.

مقام خلیفة‌اللهی انسان

صدرا در کتاب *مفاتیح‌الغیب* با تأکید بر این که قرآن مبین، کمال انسانی را شرح

ولایت تشریحی در موارد زیر مصداق پیدا خواهد کرد، از جمله آن‌که ولایت در تشریح و تبیین احکام که اصل تشریح احکام بنا بر آیات قرآن مخصوص خداوند است، ولی خدا در بعضی موارد وضع احکام را به پیامبر ﷺ و ائمه : واگذار کرده است، یا در باب زعامت سیاسی و اجتماعی که ائمه نیز از جانب خداوند مقام ولایت و رهبری را در تمامی شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عهده دارند و یا در مسئله قضاوت که ائمه : عهده‌دار این ولایت و زعامت و رهبری هستند و موظفند که به خصومت‌ها پایان دهند.

می‌دهد و ساختمانی است که برای مقامات خلیفه‌الله ساخته شده، می‌فرماید:

آن‌که اراده دانش قرآن را دارد، لازم است که نخست علم معرفت انسان بیاموزد و در علم به او، باید از مبادی و اصول و احوال و رازها و سبب‌هایی که موجب وجود او، مقامات و منازل سفر و درجات اوست، آغاز نماید؛ زیرا انسان کامل، نوشته مختصر و خلاصه‌ای است از تمامی عوالم مادی و عقلی و آنچه بین آن دو است. هرکس که او را شناخت، همه‌چیز را شناخت و هر که او را نشناخت، هیچ‌چیز را نشناخته است.^{۶۳}

در نظام طبیعت، انسان در رأس سیر صعودی قرار می‌گیرد؛ زیرا هر پدیده‌ای موضوع و ماده نوع برتر است. عناصر اولیه با ترکیبات و امتزاجات خود، سبب پیدایش معادن می‌شوند و بعد از کمال معادن و اثرپذیری، زمینه ایجاد نباتات به وجود می‌آید و با اعطای اثر حیات به آن، پیدایش نفس نباتی و سپس نفس حیوانی میسر می‌شود و با دمیدن روح الهی در آن، انسان پدید می‌آید. از این‌رو، وی نتیجه می‌گیرد که غرض از همه موجودات طبیعی، نباتی و حیوانی، خلقت انسان و درواقع، انسان نسخه پیچیده همه عالم است:

فی الإنسان شیء کالفلک و شیء کاملک.^{۶۴}

در حقیقت او، آثاری از فلک و آثاری از فرشته وجود دارد و به واسطه آن دو، شایستگی اصلاح هر دو جهان و مقام خلیفه‌اللهی را در دنیا و سپس در عالم اعلا داراست. از این جهت از انسان به عالم صغیر^{۶۵} تعبیر می‌کنند؛ همان‌طور که از عالم به انسان کبیر^{۶۶} یاد نمایند.

وی در جای دیگر آورده است:

هنگامی که خدای تعالی طراحی عالم را به پایان آورد، نوع بشر را روی زمین خلق کرد.

«فأراد أن يجعل منها خليفة له في الدنيا و نائباً

منه.»^{۶۷}

اما انسان در چه مواردی جانشین و خلیفه خداوند می‌شود؟ ملاصدرا در این‌باره افعال الهی را به پنج مورد تقسیم می‌کند:

۱. ابداع و آن ایجاد از عدم است؛
۲. تکوین که ایجاد افعالی است که مختص به ملائکه است؛
۳. تدبیر که عبارت است از به کمال رساندن امور ناقص؛
۴. تسخیر، اعمالی که موجودات را برای آن خلق کرده است؛
۵. صنعت، افعالی که مختص انسان است.^{۶۸} سپس می‌فرماید:

فقضى الله سبحانه بتخليف نائب ينوب عنه في التصرف والولاية والإيجاد والحفظ والرعاية.^{۶۹}

اراده و مشیت الهی چنین شد که بار امانت خود را به دوش خلیفه‌ای قرار دهد که در موارد فوق بتواند در صحنه عالم تصرف کند. به واسطه این خلافت، انسان بر همه عناصر حکومت می‌کند و همه نیروهای ظاهری و باطنی جهان از او اطاعت می‌نمایند. وسعت جانشینی او در همه مواردی است که خداوند در جهان قدرت دارد. بنابراین، خلافت او، حکومتش بر هستی است و تدبیر امور انسانیت در مسیر سعادت و اصلاح جهان از نظر اجتماعی و سیاسی نیز جزء خلافت انسان است.

دلایل حکمای امامیه

صدرا از قول حکیمان امامیه، دلایل گوناگونی اقامه می‌کند که بیشتر آنها در دیگر کتب فلسفی شیعه قبل از او دیده نشده است. گویی اولین بار صدرالمتألهین، خود این دلایل را ارائه می‌کند؛ اگرچه به حکمای شیعه نیز نسبت داده است. وی نخست می‌گوید:

حکما و عرفای شیعه از طریق قوانین عقلیه و آیات قرآنیه آگاهند که زمین ممکن نیست از حجة‌الله بر خلق خالی باشد. حجت الهی همواره یا رسول است و نبی یا امام است و وصی. و سنت الهی نیز از زمان آدم و نوح و آل‌ابراهیم و تا زمان حضرت ختمی مرتبت بر همین امر تعلق یافته، لکن نبوت به معنای نبوت رسالت و تشریح، به آن حضرت ختم گردیده و امامت که باطن نبوت تا روز قیامت است، باقی است. بنابراین، در هر زمان، بعد از رسالت بالضروره بایستی ولی‌ای

که خداوند را به شهود کشفی عبادت کند و علم‌الکتاب نزد او و مآخذ علوم علما و مجتهدان بوده، موجود باشد که ریاست مطلقه و امامت در امر دین و دنیا، به دست او خواهد بود؛ خواه مردم او را اطاعت کنند یا او را عصیان نمایند؛ او امرش را اجابت کنند یا بر او انکار ورزند. و همان‌طور که رسول، رسول است هر چند که هیچ‌کس به رسالت او ایمان نیاورد، مثل زمان نوح؛ همان‌طور امام، امام است، هر چند که هیچ‌کس او را اطاعت نکند. همان‌گونه که طیب، طیب است، هر چند که هیچ‌کس به وی جهت استعلاج مراجعه نکند، انبیا و اولیا که اطبای نفوسند و معالجه‌کنندگان امراض نفسانی و بیماری قلبی می‌باشند، آنان نیز همین‌گونه هستند.^{۷۰}

صدرا در جایی دیگر، همین استدلال را به‌گونه‌ای دیگر بیان کرده و به عنایت شامله ربانیه اشارت می‌کند. وی می‌نویسد:

نظام دین و دنیا، تمشیت نمی‌یابد مگر به وجود امامی که مردم به وی اقتدا کنند و رهنمود یابند. و نیاز به وی در هر زمان، بیشتر و مهم‌تر است از نیاز مردم به غذا و امثال آن از منافع و ضروریات.

بنابراین مقتضای عنایت ربانیه آن است که زمین و مردم آن را بدون امام نگذارد و گرنه یکی از امور زیر لازم آید:

۱. جهل، یعنی عدم علم به نیاز مزبور؛
۲. نقص، یعنی ناتوانی خداوند بر تأمین نیاز بندگان خویش؛
۳. بخل خداوند که همه این سه امور محال و غیرممکن است و خداوند اجل و اعظم از استلزام هریک از این امور است.^{۷۱}

با توجه به مطالب بیان شده از نظر ملاصدرا، زعامت و ریاست دنیوی برای انبیا و امامان از شؤون ولایت مطلقه الهیه محسوب شده است.

چنان‌چه مردم دنیا به ریاست و مدیریت ولی‌الله گردن نهند و او را اطاعت نکنند و بر وی انکار ورزند، ریاست به چه معنا خواهد بود؟

بی‌گمان صدرا زعامت و ریاست مشروع را همان می‌داند که مردم از ولی‌الهی که خداوند را به شهود کشفی عبادت می‌کند و عالم به ماکان و مایکون است، اطاعت می‌کنند و بر امامت و راهبری او گردن می‌نهند. چنان‌چه آنان در این امر تخلف و سرپیچی کنند، بی‌گمان هیچ‌یک از تالی‌فاسدهای سه‌گانه که صدرا برای مقدمه منطقی خود مطرح کرده، مرتب نخواهد شد.

اثبات وجود حجت‌الهی با استناد به قاعده «امکان اشرف»

صدرالمتألهین برای اثبات وجود ولی‌الله و حجة‌الله دائم در زمین، به قاعده امکان

از نظر صدرا، عدم برخوردارگی از کمالات معنوی و افاضات و حیانی و سیاست دینی، به قدری مهم است که فاقد آن حتی نمی‌تواند رهبری سیاسی را در نظام‌های مردمی برعهده گیرد. او از چنین انسانی با عناوین رئیس اول، حکیم، ولی، نبی و منذر یاد می‌کند و وجودش را از دو جهت ضروری می‌داند یکی از جهت عنایت معبود به تکمیل مردمان در دو سرا دوم از دیدگاه نیاز بندگان در امور معاش و معاد به رئیس و رهبری مطاع و امیری قاهر

اشرف تمسک کرده که ظاهراً قبل از او کسی از حکمای شیعه به این امر دست نیافته است. صدرا در کتاب *سفار*، این قاعده را میراث فیلسوف اول، ارسطو دانسته و از عنوان این قاعده چنین یاد می‌کند:

فی قاعدة إمكان الأشرف الموروثة من الفيلسوف
الاول.^{۷۲}

و از ابن سینا، شیخ اشراق و محمد شهرزی نام می‌برد که این حکیمان در آثار خود قاعده امکان اشرف را مستند اثبات بسیاری از مسائل فلسفی قرار داده‌اند.

بیان این قاعده به‌طور خلاصه این است که در تمام مراحل وجود، لازم است که ممکن اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد. بنابراین، هرگاه ممکن اخسی وجود داشته باشد، بایستی مقدم بر آن، ممکن اشرف موجود شده باشد.

صدرا با پذیرفتن قاعده امکان اشرف، چگونگی افاضه وجود و ریزش فیض را به‌طور سلسله‌ای از اشرف به اخس دانسته، برای اثبات لزوم وجود حجت خدا به این قاعده متمسک شده و جهان را به شرح زیر تبیین می‌کند:

ترتیب سلسله وجود صادره از باری تعالی، همواره از اشرف به اخس و از اعلی به ادنی است و هرکس در احوال موجودات و نسبت بعضی به بعض دیگر نظر کند، می‌فهمد که ادنی و انقص موجود نمی‌شود مگر به سبب اعلی و اکمل. این سببیت و تقدم، ذاتی و طبیعی است، هرچند وجود ادنی و انقص، مبدأ اعدادی و تهییی برای افاضه اعلی و اکمل به ماده به‌شمار می‌رود. خلاصه آن که نوع اشرف، متقدم بر نوع اخس است.

که قاعده امکان اشرف، تنها در ابداعات بی‌نیاز به ماده قابله و استعداد جاری نیست، بلکه در وجودهای زمانی و مادی جهان حرکات و اضداد و اتفاقیات نیز جاری است؛ هرچند

گاه ممکن اشرف به‌دلیل

وجود مانعی خارجی و یا فقدان استعداد

لازم، موجود

نمی‌گردد؛ زیرا حکم

انواع و طبایع کلیه،

ذاتاً همانند ابداعات است. نیاز نوع طبیعی، مانند فلک، انسان، فرس و امثال آنها به استعداد ذاتی نیست، بلکه عرضی است، یعنی لازمه عوارض و احوال انفعالی است. ملاصدرا نوعیت نوع را به ماده نمی‌داند، هرچند وجود در عالم مادی خارجی به ماده نیاز دارد. در طبیعت، فی‌ذاته کون و فساد ملحوظ نشده است، بلکه می‌تواند کلی و مجرد یا جزئی و مادی باشد.

مرحوم میرداماد در قیاس پنجم کتاب *قیاسات* آورده است:

أیا مثلاً طبیعت حیوان بما هو حیوان چیزی نیست که ذاتش متعلق به ماده و مدت باشد و آیا وجودش مرهون امکان استعدادی و یک قوه هیولانی نیست؟ پس امکان ذاتی ملاک فیضان وجود از مدبر عالم است، یعنی همان عنایت الهی.^{۷۳}

صدرا که برای اثبات لزوم امام در زمین قاعده فوق را مطرح کرده، در این‌جا متوجه ایرادی می‌گردد که نسبتاً مهم است و از آن مهم‌تر، نتیجه‌ای است که در پاسخ به آن دست می‌یابد. ایراد بدین صورت است که با بیان فوق، به نتیجه‌ای که می‌خواهید دست نخواهید یافت؛ چراکه امام و رعیت هر دو از نوع واحد متمثلند و فرد بالذات هیچ‌گونه تقدمی بر دیگری ندارد و هیچ رابطه ذاتی میان فردی با فردی دیگر وجود نخواهد داشت.

پاسخ این است که مشابهت و مماثلت بین افراد بشر، به‌حسب ماده بدنی و طبیعی است و مربوط به قبل از آن است که نفوس هیولانی با حصول ملکات و اخلاق فاضله یا رذیله از قوه به فعل می‌رسد. با وجود این، انسان‌ها به‌حسب نشئه روحانی، در زمره انواع مختلف و بی‌شمار قرار دارند. آیه *قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*^{۷۴} به اعتبار نشئه اولی است، نه نشئه دوم.

بنابراین، نوع نبی و امام نوعی عالی، شریف و اشرف از سایر انواع فلکیه و عنصریه است و نسبت حجت به سایر بشر در رتبه وجود، مانند نسبت انسان به سایر حیوانات و نسبت حیوان به نبات و نبات به جمادات است.

پس تقدم و تأخر در وجود، میان نوع بشر و نوع خسیس مسلم است. معنای آیه *وَخَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا*^{۷۵} نیز چنین خواهد بود؛ چراکه انسان اشرف موجودات ارضی است.



بنابراین، سبب وجود و غایت ذاتی خلقت موجودات ارضی است و اگر انسان از زمین مرتفع گردد، سایر موجودات اعم از جماد، نبات و حیوان نیز مرتفع خواهند شد. هم‌چنین اگر حجة الله در زمین نباشد، همه آدمیان نخواهند بود. معنای حدیث «لو لم یبق فی الأرض إلا اثنان لكان أحدهما الحجة»^{۷۶} نیز چنین خواهد بود.

ملاصدرا در پایان شرح خود بر این حدیث، نتایجی را بیان می‌کند:

۱. دانش‌مند حقیقی و عارف ربانی بر دین و دنیا و ریاست بزرگ ولایت دارد؛
۲. زنجیره عرفان الهی و ولایت مطلقه هیچ‌گاه قطع نمی‌شود؛
۳. آبادانی جهان و بقای انواع در آن، به وجود عالم ربانی بستگی دارد؛
۴. این قائم به حجت الهی لازم نیست که ظاهری مشهور، مانند حضرت علی ۷ در هنگام عهده‌داری خلافت ظاهری داشته باشد، چه بسا که پنهان و پوشیده باشد؛
۵. علم و دانش با بینایی حقیقی، به یک‌باره از سوی خداوند متعال به ایشان عطا می‌شود.^{۷۷}

بنابر آن‌چه گذشت، قرآن نمی‌تواند حجت خدا بر خلق باشد مگر آن‌که امامی از اهل بیت نبوت و حکمت با آن همراه باشد؛ چون آنان برادر قرآن و شریک او و دو گوهر گران‌بهایند که هر کس به هردو چنگ زند گمراهی نبیند و هر کس جز آن دو پناهی جست، هیچ‌گاه روی هدایت را نخواهد دید. صدرا منبع دین مبین اسلام را قرآن مجید می‌داند و برپا دارنده، و نگاه‌دار آن از هرگونه شک و تردید گمراهان و تبه‌کاران را کسی می‌داند که نفس قدسی و الهام غیبی و علم لدنی دارد^{۷۸} و چون واجد این اوصاف بر مردم شناخته شده نیست، باید خداوند او را مستقیماً یا از طریق رسول خود به مردم بشناساند. پس به نظر صدرا، امامت اسلامی یعنی ولایت بر امور دین و دنیا، مستلزم سه امر است: نفس قدسی، الهام غیبی و علم لدنی.

کمالات و شرایط امام یا ولی

صدرالمتألهین در کتاب ارزش‌مند *الشواهد الربوبیه*، صفاتی را بر می‌شمرد که به تعبیر وی، به‌ناچار شخص پیامبر یا ولی (بعد از پیامبر) به‌عنوان رئیس اول باید دارای آنها باشد. به بیان دیگر، واجد بودن این صفات از جانب شخص رئیس اول، نشان می‌دهد که حکومت و زعامت سیاسی از شئون پیامبر و امام یا ولی است. ما نیز به بررسی و تحلیل مختصر این صفات می‌پردازیم؛ چراکه در بحث از مشروعیت نظام سیاسی، تمایز بین این کمالات ضروری است.

الف) کمالات و شرایط اولیه امام یا ولی

۱. از نظر قوه عاقله، باید رئیس اول انسانی باشد که نفسش کامل و در مرتبه عقل فعال باشد؛
۲. از نظر قوه متخیله، لازم است به‌حسب طبع و قوه در غایت کمال باشد؛



۳. از نظر قوه حساسه و محرکه نیز در غایت کمال باشد. صدرا در این باره می‌گوید:

رئیس اول به قوه حساسه و محرکه‌اش مباشر سلطنت گردد و احکام الهیه را جاری گرداند و با دشمنان خدا محاربه کند و دفع کند دشمن را از مدینه فاضله و با مشرکین و فاسقین از اهل مدینه جاهله و ظالمه و فاسقه مقاتله کند تا به سوی امر خدا برگردند.^{۷۹}

البته گفتنی است که اگر این حالت برای جزء نظری از قوه ناطقه حاصل شود، آن انسان حکیم و فیلسوف خواهد بود و اگر در قوه نظریه و عملیه و متخیله حاصل گردد، انسانی است که توسط ملک وحی بر او نازل می‌گردد و ملک، عقل فعال است و این انسان بر هر فعلی واقف است که ممکن است او را به سعادت کشاند.^{۸۰}

ب) کمالات و صفات ثانویه

صفات و کمالات ثانویه رئیس اول که فطری و ذاتی هستند، عبارتند از:

۱. صاحب فهم و درکی نیکو و سریع و گیرنده باشد تا بتواند هر چه را می‌شنود و یا به او گفته می‌شود، بدان گونه که گوینده قصد دارد و طبق واقع و حقیقت امر درک کند؛

۲. دارای حافظه‌ای قوی باشد تا بتواند آنچه را می‌فهمد و یا احساس می‌کند، در قوه حافظه خویش حفظ و ضبط کند و هرگز آن را از خاطر نبرد؛

۳. دارای فطرتی صحیح، طبیعتی سالم، مزاجی معتدل و تام‌الخلقه و آلتی نیرومند و قادر بر انجام اعمالی در شأن است؛

۴. دارای زبانی فصیح و بلیغ باشد تا که زبان، او را در بیان آنچه در ضمیر او است، یاری دهد؛

۵. دوست‌دار علم و حکمت باشد تا بدان حد که تأمل در معقولات، او را رنج ندهد و کوشش و جدیت در راه فهم و ادراک آنها به او آزاری نرساند؛

۶. بالطبع حریص بر شهوت‌رانی و انجام امیال نفسانی نباشد، بلکه از انجام آنها و از لهو و لعب دوری گزیند و به لذایذ نفسانی بدبین باشد؛

۷. صاحب عظمت نفس و احتشام و دوست‌دار نزاهت و شرافت بوده و نفس او از هر امر زشت و ناپسند و از داشتن یا اتصاف به آن ابا و امتناع ورزد و از هر جنسی، نوع برتر و شرافت‌مندتر را اختیار کند، مگر به قصد ریاضت دادن نفس؛

۸. با همه خلائق رئوف و مهربان باشد و از مشاهده منکرات خشمگین نشود تا بتواند با لطف و مهربانی از اشاعه آنها جلوگیری کند و بدون قصد تجسس و تفحص از اوضاع و احوال و وقایع، اقامه حدود مقرر از جانب خداوند متعال را تعطیل نکند؛

۹. دارای قلبی شجاع باشد و از مرگ نهراسد، زیرا عالم آخرت بهتر از دنیا است؛

۱۰. جواد، یعنی بخشنده نعمت‌ها و عطایا باشد؛ زیرا خزاین رحمت و نعمت الهی تا ابد باقی و بی‌خلل و نقصان ناپذیر است؛

۱۱. خوش‌حالی و بهجت او هنگام خلوت و مناجات با خدا از همه خلائق بیشتر باشد؛ زیرا او عارف به مقام حق و عظمت و جلال اوست و حق تعالی منبع حسن و جمال و در حسن و جمال از کلیه موجودات اجل و ارفع است؛

۱۲. سخت‌گیر و لجوج نباشد و دعوت به اقامه عدل و انصاف را به آسانی بپذیرد و در انجام آن به سرعت گام بردارد و در دعوت به اقامه ظلم و جور و عمل قبیح، بسیار سخت‌گیر باشد و از پذیرفتن آن امتناع ورزد؛

به اعتقاد ملاصدرا، همه این اوصاف دوازده‌گانه از لوازم شرایط سه‌گانه‌ای است که در بخش اول بیان شد. به نظر وی، اجتماع این خصایص در شخص واحد بسیار نادر است، مگر بعد از دیگری.^{۸۱}

حکومت دینی در اندیشه حکیم ملاصدرا

صدرا به ضرورت حکومت معتقد است. اما درباره یعنی بودن حکومت باید گفت که حکومت دینی دارای شکل واحدی نیست، بلکه هم‌چون حکومت غیردینی صورت‌های متنوعی دارد. البته با توجه به مراد از دین، شکل حکومت دینی نیز عوض می‌شود، چنان‌که حکومت دینی مسیحی، یهودی و اسلامی را می‌توان تصور کرد. با این مقدمه و یادآوری این نکته که بحث دینی و غیردینی بودن حکومت از مسائل اساسی و به‌روز محافل فکری ایران و جهان است، به تبیین دیدگاه ملاصدرا در این باره

کارویژه‌های حکومت دینی

انتظار مسلمانان و به‌ویژه شیعیان از حکومت چیست؟ آیا حکومت‌های غیردینی این انتظار را برآورده نمی‌سازند؟ به عبارت دیگر، حکومت دینی چه اقداماتی می‌کند که حکومت‌های غیردینی به آن اهتمام نمی‌ورزند؟

اساسی‌ترین انتظار از حکومت دینی و مهم‌ترین وظیفه آن اجرای قوانین خدایی است و کارویژه حکومت دینی همین امر است. قانون که در حکومت‌های غیردینی یک امر بشری است، در حکومت دینی فرابشری و الهی است و انسان‌ها در محدوده مباحات می‌توانند قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند. تمام برنامه‌ریزی‌های حکومت دینی به‌گونه‌ای است که به قوانین الهی خدشه‌ای وارد نشود، در حالی که حکومت غیردینی چنین دغدغه‌ای ندارد. ملاحظه در کتاب حدیثی ارزش‌مند خویش چنین می‌نویسد:

نظام دین و دنیای مردم جز با وجود امامی که مردمان به او اقتدا و از او پیروی کنند و راه هدایت و پرهیزکاری را از وی بیاموزند، درست نمی‌شود و نیاز به او در هر زمان مهم‌تر و بالاتر است از نیاز به خوراک و پوشاکشان و آنچه در روند اینها از منافع و ضروریات است.^{۸۲}

سیاست در مکتب حکمت متعالیه که مکتب هدایت است، به‌معنای اجرای قانون الهی از سوی انسان‌ها به رهبری انبیا، اوصیا و اولیا برای نیل به سعادت است. از این‌رو، سیاست در فرهنگ اسلامی به تدبیر نیز تعریف شده است. تدبیر عبارت است از سازمان‌دهی کارها به‌سوی هدف مورد نظر. این هدف همان سعادت قصو است که در این دنیا دست‌رس‌پذیر نیست. انسان کامل کسی است که به سعادت می‌اندیشد و مسیری را می‌پیماید که مقصد آن سعادت قصو است. حکومت اسلامی به امر معیشت، امنیت و رفاه مردم می‌پردازد تا با فراغ‌بال بتوانند به عبادت خدای تعالی بپردازند. فراهم کردن امکانات عبادت، از جمله تأمین سلامتی جسم و روح، از وظایف اصلی یکایک مسلمانان و حکومت اسلامی است.^{۸۳}

صدرا می‌نویسد:

غرض از وضع شرایع و ایجاب طاعات آن است که غیب، شهادت را خدمت فرماید و شهوات، عقول را خدمت کنند و جزء به کل و دنیا به آخرت برگردد و محسوس، معقول شود و از عکس این امور منجز گردد تا آن‌که ظلم و وبال لازم نیاید و موجب وخامت عاقبت و سوء مآل نشود.^{۸۴}

صدرالمتألهین می‌گوید:

زندگی اجتماع بدون قانون ممکن نیست. انسان‌ها اگر در جایی باشند و قانونی



نباشد باعث هرج و مرج آن‌جا خواهند بود. پس اگر امر را در افراد مهمل و‌اگذارده بود، بدون قانونی مضبوط در تخصیصات و تقسیمات، هر آینه در منازعه و مقاتله می‌افتادند و آن، ایشان را از سلوک طریق و سیر به حق باز می‌داشت و امر به فساد و افساد منجر می‌شد.^{۸۵}

این قانون چه ویژگی‌هایی دارد، از چه منبعی صادر می‌شود، مشروعیتش را از کجا به‌دست می‌آورد و چه اهدافی را تعقیب می‌کند؟

به نظر صدرا این قانون شرع است و منشأ مشروعیتش انسان‌ها نیستند، بلکه خداوند متعال است. خدا از طریق وحی این قوانین را در اختیار انسان قرار می‌دهد. در نظر ایشان، به‌طور کلی وظایف حکومت اسلامی یا قانون شرع، متضمن اهداف زیر است:

۱. تنظیم معیشت انسان‌ها در دنیا؛

۲. نشان دادن طریق وصول به جوار خدا؛

۳. یادآوری آخرت و معاد؛

۴. هدایت مردم به صراط مستقیم؛

۵. مجازات مجرمان و قانون‌شکنان و تأمین امنیت.

«ناچار شاعری می‌خواهد که برای مردم، منهجی را که به سلوک آن منهج، معیشت انسان در دنیا تنظیم می‌شود، معین نماید و طریقی را به آنها نشان دهد که وصول به جوار خدا به واسطه آن حاصل شود و برای ایشان، امور آخرت و رحیل به سوی پروردگار را یادآوری می‌کند و ایشان را به روز قیامت انداز دهد و به طریق مستقیم هدایت کند.»^{۸۶}

البته غایت همه این وظایف، سعادت است و وظیفه اصلی حکومت دینی، توجه به سعادت دنیوی و اخروی و یا به عبارتی توجه به سعادت حقیقی است.

پس کارویژه اساسی حکومت دینی در حکمت سیاسی متعالیه، آن است که امکانات عبودیت حق تعالی را برای انسان‌ها فراهم آورد تا به جوار قرب خداوند نائل گردند.

ولایت سیاسی امامان در نظر صدرالمتهین

ملاصدرا در موارد متعدد از امامت و ولایت سیاسی ائمه : سخن گفته است. مهم‌ترین اثر او در این باره کتاب ارزش‌مند شرح

الاصول الکافی به‌ویژه بسط و توضیح احادیث «کتاب‌الحجة» است. در حدیثی از امام صادق ۷ پرسیدند: آیا ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ و امام پاسخ می‌دهند: خیر! سؤال‌کننده ادامه می‌دهد: آیا وجود دو امام در یک زمان ممکن است؟ حضرت می‌فرمایند: خیر، جز آن‌که یکی از آنها خاموش باشد. صدرا در ذیل این حدیث به تفصیل به بیان آرای شیعه و غیرشیعه در مسئله امامت می‌پردازد و ادله هر یک را نقد و بررسی می‌کند. او در شرح این حدیث می‌نویسد: هیچ‌یک از فرق اسلامی به‌جز گروه بسیار نادری در ضرورت وجود امام پس از پایان دوران نبوت تردید و اختلافی ندارند. اختلاف آنان نیز در توجیه فلسفی - کلامی و حقوقی امامت است که در پی آن، مذاهب گوناگونی پدیدار گشته است. وی آن مذاهب را به شرح ذیل دسته‌بندی می‌کند:

۱. معتقدان به وجوب شرعی نصب امام بر بندگان (مذهب

جمهور اهل سنت و اکثر معتزله)؛

۲. معتقدان به وجوب عقلی نصب امام بر بندگان (مذهب

جاحظ، کعبی و ابوالحسن بصری)؛

۳. معتقدان به وجوب عقلی نصب امام بر خداوند (مذهب

شیعه)؛

۴. معتقدان به عدم وجوب نصب امام (مذهب گروهی از

خوارج یعنی پیروان نجدة بن عامر)؛

۵. معتقدان به وجوب نصب امام در وقت ظلم (مذهب ابوبکر

اصم معتزلی)؛

۶. معتقدان به وجوب نصب امام در وقت ظهور عدل به

منظور اظهار شعایر شرع؛ چراکه در وقت ظهور ظلم او را اطاعت نخواهند کرد و موجب بروز فتنه‌ها خواهد شد.

مبنای مشروعیت نظام سیاسی در نظر صدرا

ملاصدرا بین شرایط و ویژگی‌های رئیس اول تمایز گذارده است، همان‌طور که پیش از او ابونصر فارابی بر این اعتقاد بود. به این معنا که شرایط را در مقام ثبوت و به تعبیر خودشان به حسب کمال اول لازم می‌شمارد و ویژگی‌ها را به حسب تحقق و مقام اثبات یا کمال ثانوی می‌داند و کمال ثانوی را از لوازم کمال اولی می‌شمارد. به تعبیری، شرایط ثبوتی در رئیس اول

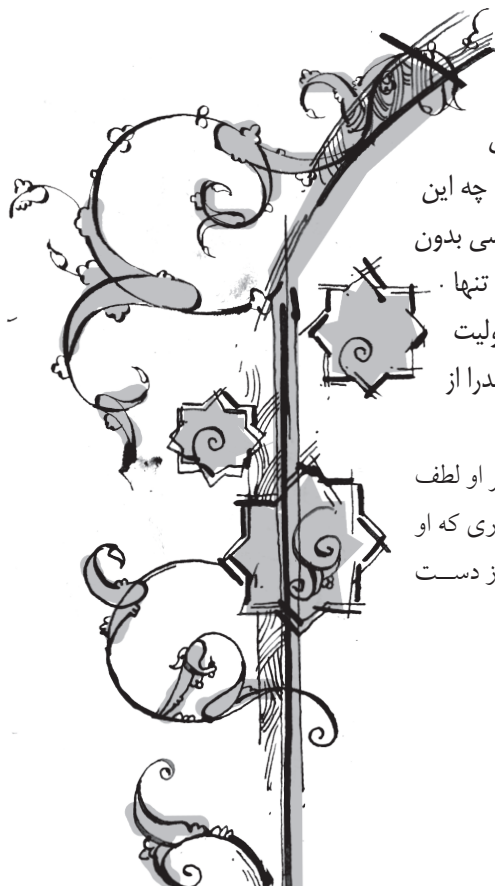
همانند شرایط ثبوت طبابت در طبیب است که او با اتصاف به فن طبابت و قدرت بر علاج بیماران، عنوان طبیب را ثبوتاً احراز می‌کند؛ خواه مریض به او مراجعه کند یا نه و خواه وسایل و ابزار تحقق طبابت در اختیارش باشد یا نه. در هر صورت، او در مقام ثبوت، طبیب است، اگرچه در مقام اثبات و خارج طبابت نکند. در شرایط ثبوتی رئیس نیز مسئله چنین است.

در کتاب *کسر اصنام الجاهلیه و شرح اصول کافی* آمده است:

چنین کسی سزاوار سروری است؛ خواه مردمان از او فایده گیرند یا بر اثر همراهی با نیکان و دوری جستن او از اشرار و گوشه‌گیری برای عبادت خداوند و هم‌گونی با نیکان و معصومین کسی از او فایده نبرد؛ چراکه اگر با این‌که او به چنین مرتبه‌ای رسیده، کسی از او فایده نمی‌برد، نه به علت کمبود است، بلکه به سبب کوتاهی دیگران است و کمبود کسانی که به او گوش نمی‌دهند و در حالات ژرف او نمی‌اندیشند، آشکار است که سیاست‌مدار، پیشوا و امام، این مقام را به سبب تخصص و فنی که دارد داراست؛ خواه دیگران از او بپذیرند و سخن او را گوش دهند و یا نپذیرند و طبیب بر اثر تفحص و دانش خود و توانایی‌ای که در معالجه بیماران دارد، طبیب است؛ حال بیماری باشد و یا نباشد و طبیب بودن او را، نبود بیمار از بین نمی‌برد. هم‌چنین امامت امام و فلسفه فیلسوف و سروری سروران بر اثر نبودن وسایلی که بدان خواست‌های خود را انجام توانند داد و یا نبودن افرادی که لازم است تا در راه تحقق اهدافشان به‌کار گیرند، فساد نپذیرد و تباهی نگیرد.^{۸۷}

حکیم صدرا با همین روش، بر مشروعیت الهی امام عصر 4 در زمان غیبت استدلال می‌کند.^{۸۸} اما در مقام اثبات، او معتقد است که رئیس اول و امام باید مبسوط‌الید باشد و از مقبولیت اجتماعی برخوردار باشد و ثانیاً از ویژگی‌ها و خصال طبیعی و اجرایی خاصی برخوردار باشد. از این توضیحات به خوبی خاستگاه و مشروعیت رهبری رئیس اول از منظر ملاصدرا معلوم شد. پس می‌توان گفت که مبنای مشروعیت حاکم اسلامی در مقام ثبوت، نصب از سوی خداوند متعال است؛ چه این حاکم پیامبر باشد، چه امام و چه مجتهد. اما تشکیل حکومت و تأسیس نظام سیاسی بدون پشتوانه مردمی ممکن نیست. پیامبر، امام و مجتهد، سرور عالمیان هستند، اما تنها در مقام ثبوت و در مقام اثبات و تحقق خارجی، سروری ظاهری وابسته به مقبولیت مردمی و اقبال عمومی است و بدون آن، ریاست و حکومت محقق نمی‌شود. صدرا از این دو مقام به دو لطف جداگانه تعبیر می‌کند و می‌نویسد:

وجود امام لطف است؛ خواه تصرف کند و یا نکند... تصرف ظاهر او لطف دیگری است و عدم آن از جهت بندگان و بدی اختیار آنان است، به طوری که او را کوچک شمرده و یاریش را رها نمودند، لذا لطف او درباره خود را از دست



دادند.^{۸۹}

- نظام سیاسی مورد نظر صدرا دو پایه یا رکن دارد:
۱. رکن و پایه الهی برای مشروعیت و نصب حاکمان و رهبران از سوی خدا؛
 ۲. رکن و پایه مردمی برای تأسیس نظام سیاسی و حکومت اسلامی.

پی‌نوشت‌ها:

۱. تحقیق سیدمحمد گیلانی، ص ۵۳۳، انتشارات مکتبه المرتضویه، تهران، بی‌تا.
۲. ج ۵، ص ۲۲۸، تحقیق محمود محمد الطباحی و دیگران، انتشارات داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
۳. ص ۱۱۲، چاپ سوم: انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۶۸ شمسی.
۴. *اقرب المسارِد فی فِصح العربیة و الشَّوَارِد*، ج ۵، ص ۸۳۲ - ۸۳۳، چاپ اول: انتشارات دارالاسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ قمری.
۵. اسماعیل بن حماد جوهری، ج ۵، ص ۱۸۶۵، چاپ دوم: انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت ۱۳۹۹ قمری.
۶. *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هاورن، ج ۱، ص ۲۸، انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۴ قمری.
۷. *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۲۴.
۸. محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح محمد خواجهی، ج ۴، ص ۲۲۶، انتشارات بیدار، قم ۱۳۷۹ قمری.
۹. *مفاتیح الغیب*، تعلیقه ملاعلی نوری، ص ۴۸۷، چاپ اول: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
۱۰. محو به معنی نابودی و پاک کردن نوشته از لوح است. نزد عرفا محو، سه درجه دارد: درجه ادنی و آن محو صفات ذمیمه و اعمال سیئه است؛ درجه وسطا و آن محو مطلق صفات حمیده و ذمیمه است و محو علیا که محو ذات است. (عزالدین کاشانی، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، ص ۱۴۴، چاپ سوم: انتشارات هما، تهران ۱۳۶۷ شمسی) هم‌چنین صحو یعنی هوشیاری و در اصطلاح رجوع به احساس پس از غیبت است. (معین‌الدین هروی، *تفسیر حدائق الحقایق*، به اهتمام سیدجعفر سجادی، ص ۳۴۶، چاپ دوم: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ شمسی). هم‌چنین صحو به معنای مقام شهود تام و صاحی، متمکن در حضرت و جمع شهود است. (عبدالرزاق کاشانی،

- شرح منازل السائرين (به انضمام اصطلاحات و فکوک و نصوص)، مقدمه حامد ربانی، ص ۲۴۱-۲۴۲، انتشارات کتابخانه حامدی، تهران ۱۳۹۵ قمری). صحو بعد از محو جمع الجمع شهود خلق است قائم به حق، یعنی حق را در همه موجودات مشاهده نماید و هر جا به صفتی دیگر ظاهر گشته و این مقام بقاء بالله است و آن را فرق بعدالجمع و صحو بعدالمحو خوانند. (محمد لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه کیوان سمیعی، ص ۲۷، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ شمسی).
۱۱. تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۴۴.
۱۲. سوره انفال، آیه ۱۷.
۱۳. اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ج ۲، ص ۳۵۲، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.
۱۴. مفاتیح الغیب، ص ۴۸۷.
۱۵. ص ۴۵۸-۴۶۲، انتشارات مکتبه المحمودی، تهران ۱۳۹۱ قمری. (هم چنین همین کتاب با شرح و تصحیح محمد خواجوی، ج ۲، ص ۴۸۰ و ۴۸۱، چاپ اول: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷ شمسی)
۱۶. المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح سیدمحمد خامنه‌ای، ص ۱۴۶، چاپ اول: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۱۷. سوره یس، آیه ۵۷.
۱۸. تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۳۲-۲۳۳.
۱۹. ج ۱، ص ۲۶۵، چاپ چهارم: انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۹ قمری.
۲۰. نک: محمد بن داود قیصری رومی، شرح فصوص الحکم، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۶۳۱ و ۶۳۲، چاپ چهارم: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵ شمسی.
۲۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.
۲۲. سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۵۴-۱۵۵، چاپ اول: انتشارات مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۷ قمری؛ آیه الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۷، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۳. نک: عبدالمحمد حسینی، حکومت اسلامی، ص ۷۰-۷۴، چاپ اول: انتشارات مطالعات و تحقیقات حوزه نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی، قم ۱۳۷۶ شمسی.
۲۴. الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تعلیقه سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۳۶۱، چاپ دوم: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، مشهد ۱۳۶۰ شمسی.
۲۵. همان.
۲۶. ترجمه احمد بن محمدحسین اردکانی، ص ۵۷۷، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
۲۷. المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، ص ۱۴۶-۱۴۷.
۲۸. یادآوری این نکته لازم است که در بحث حاکمیت سیاسی امامان، بیشتر به بررسی ولایت سیاسی و تشریحی پرداخته می شود و در این جا فقط به جهت توضیحی که باید در باب ولایت تشریحی ارائه می شد، توضیحاتی را بیان کردیم.
۲۹. نک: محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی، حاشیه الاسفار الاربعه، شرح محمدرضا قمشه‌ای بر الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۱۳-۱۶.
۳۰. حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، همراه با شرح محمدرضا قمشه‌ای، ص ۳۰۶-۳۰۹، چاپ دوم: نشر فرهنگی رجا، ۱۳۷۵ شمسی.
۳۱. تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۹۷.
۳۲. همان، ج ۵، ص ۴۶.
۳۳. همان، ص ۵۸.
۳۴. ج ۶، ص ۱۰.
۳۵. محمد بن عبدالملک بن هشام، سیره النبی، ج ۴، ص ۱۷۹، انتشارات دارالفکر، بی تا.
۳۶. نک: عبدالله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، بخش یک از ج ۶، ص ۸۷-۸۵، چاپ اول: انتشارات الزهراء، تهران ۱۳۶۸ شمسی.
۳۷. مفاتیح الغیب، ص ۴۸۵.

نظام دین و دنیای مردم جز با وجود امامی که مردمان به او اقتدا و از او پیروی کنند و راه هدایت و پرهیزکاری را از وی بیاموزند، درست نمی شود و نیاز به او در هر زمان مهمتر و بالاتر است از نیاز به خوراک و پوشاکشان و آنچه در روند اینها از منافع و ضروریات است.^{۸۲}

۳۸. همان، ص ۴۸۶.
۳۹. همان.
۴۰. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۴۱. سوره انبیاء، آیه ۸۹.
۴۲. الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ص ۳۷۷-۳۷۹.
۴۳. عبدالحسن امینی نجفی، الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب، ج ۱۰، ص ۳۶۴، چاپ اول: انتشارات مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۸۱، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۵ شمسی.
۴۴. سوره نحل، آیه ۴۳.
۴۵. الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، ص ۵۰۹ و ۵۱۰، چاپ دوم: انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۵ شمسی.
۴۶. به کوشش مصطفی بروجردی، ج ۱، ص ۴۲۵، چاپ اول: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۴۷. محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی، رساله سه اصل، ترجمه محمد خواجهوی، ص ۵۳، انتشارات مولی، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۴۸. المبدأ و المعاد، ص ۴۸۸.
۴۹. اسرار الآیات، تصحیح محمد خواجهوی، ص ۱۱۵، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران ۱۳۶۰ شمسی.
۵۰. الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ص ۳۷۲.
۵۱. کسر اصنام الجاهلیه فی الرد علی متصوفه زمانه، تصحیح محمدتقی دانش پزوه، ص ۱۴۲، تهران ۱۳۴۰ شمسی.
۵۲. المبدأ و المعاد، ص ۴۸۰.
۵۳. الشواهد الربوبیه، ص ۳۷۲.
۵۴. شرح الاصول الکافی، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۳؛ المبدأ و المعاد، ص ۴۸۰-۴۸۲.
۵۵. شرح الاصول الکافی، ج ۲، ص ۴۲۰.
۵۶. تفسیر سوره اعلیٰ، زلزال و... ترجمه رضا رجبزاده، ص ۲۸، انتشارات محراب، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
۵۷. المبدأ و المعاد، ص ۴۸۰.
۵۸. تفسیر سوره اعلیٰ، زلزال و...، ص ۲۳.
۵۹. الشواهد الربوبیه، ص ۳۶۵؛ المبدأ و المعاد، ص ۴۹۲-۴۹۳.
۶۰. السواردات القلیبه فی معرفه الربوبیه، ص ۱۱۱-۱۱۲، تحقیق احمد شفیعی ها، انتشارات انجمن فلسفه ایران، تهران.
۶۱. شهاب الدین سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کربن، ج ۲، ص ۱۲، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات
- فرهنگی، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۶۲. شرح فصوص الحکم، ص ۱۴۸-۱۴۹.
۶۳. ص ۴۹۷-۴۹۸.
۶۴. اسرار الآیات، ص ۱۲۶؛ مفاتیح الغیب، ص ۴۱۹-۴۲۰.
۶۵. تفسیر سوره اعلیٰ، زلزال و...، ص ۵۹.
۶۶. اسرار الآیات، ص ۱۰۹.
۶۷. الشواهد الربوبیه، ص ۳۵۰.
۶۸. اسرار الآیات، ص ۷۶.
۶۹. همان، ص ۱۰۸.
۷۰. شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۶.
۷۱. همان، ص ۴۸۴.
۷۲. الاستفسار الاربعه، ج ۵، ص ۳۴۲؛ همان، ج ۲، ص ۵۸؛ همان، ج ۶ ص ۲۳۰؛ همان، ج ۷، ص ۲۴۴-۲۴۶.
۷۳. به اهتمام مهدی محقق، ص ۱۴۹، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ شمسی.
۷۴. سوره کهف، آیه ۱۱۰.
۷۵. سوره بقره، آیه ۲۹.
۷۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۴.
۷۷. شرح الاصول الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ شرح الاصول الکافی و فی آخره کتاب مفاتیح الغیب، ص ۴۶۰.
۷۸. همان، ص ۴۶۰.
۷۹. المبدأ و المعاد، ص ۵۶۳.
۸۰. همان، ص ۵۶۴.
۸۱. الشواهد الربوبیه، ص ۴۸۸-۴۹۰.
۸۲. شرح الاصول الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷.
۸۳. نجف لکزایی، اندیشه سیاسی صدر المتألهین، ص ۱۰۵-۱۰۶ چاپ اول: انتشارات بوستان کتاب، قم ۱۳۸۱ شمسی.
۸۴. المبدأ و المعاد، ترجمه احمد بن محمد حسین اردکانی، ص ۵۶۸.
۸۵. همان، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، ص ۵۰۱.
۸۶. همان، ص ۵۵۷.
۸۷. کسر اصنام الجاهلیه فی الرد متصوفه زمانه، ص ۶۹ ترجمه محسن بیدارفر (عرفان و عارف نمایان)، چاپ سوم: نشر علامه طباطبائی، تهران ۱۳۷۱ شمسی؛ شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸-۴۶۹.
۸۸. شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۷۱.
۸۹. همان، ج ۲، ص ۴۶۸.